آموزشگاه موسیقی پارس
PARS MUSIC INSTITUTE

زبان موسیقی

Music

زبان موسیقی

چندی پیش در یادداشتی درباره‌ی نقش موسیقی در آگاهی‌بخشی درباره‌ی محیط زیست به این موضوع اشاره کردیم که تنها زبانی که بین همه‌ی مردم دنیا مشترک است، زبان موسیقی است. گویا در این باب پرسشی به میان آمد که آیا می‌توان موسیقی را زبان دانست؟ آیا اصطلاح «زبان موسیقایی» نوعی تمثیل است یا به‌راستی می‌توان آن را گونه‌ای زبان به شمار آورد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها لازم است تا اول تعریفی از زبان داشته باشیم.

چیستی زبان

چند میلیارد سال پیش، نخستین نشانه‌ی حیات بر کره‌ی زمین پدیدار گشت. فرآیند تکامل از همان روز آغاز شد و اکنون چند میلیون سالی است که جانداران گوناگون بر زمین راه می‌روند.

زبان موسیقی

سن موجودات پیچیده‌ای چون مهره‌داران و نخستی‌ها از این هم کمتر است و خلاصه که نخستین انسان‌های خردمند فقط سی‌صدهزار سال از عمرشان می‌گذرد. اجداد اولیه‌ی ما هم همچون باقی موجودات برای مقاصد مختلف از زبان استفاده می‌کرده‌اند، اما این زبان در شکل‌های ابتدایی فقط با نشانه ها ساخته می‌شده و پیام‌های پیچیده‌ای هم نمی‌رسانده است. هرچه از سن بشر گذشت، زبان‌های پیچیده‌تری هم پدید آمد. به‌این‌ترتیب می‌توان تاریخ توسعه‌ی زبان را موازی با تاریخ توسعه‌ی تمدن بشری دنبال کرد.

برای تعریف پدیده‌ای پیچیده همچون زبان، به خود زبان نیاز داریم و البته فلسفه‌ی زبان. چه کسی بهتر از معلم اول تا در این مسیر راهنمایی‌مان کند؟ ارسطو در تعریف زبان یا به اصطلاح یونانی، لوگوس (λόγος) می‌گوید که «تنها موجودی که برای رساندن پیام‌هایی چون هشدار و نشان دادن درست از نادرست از زبان استفاده می‌کند، انسان است.

زبان موسیقی

باقی موجودات فقط برای نمایان ساختن درد و خوشی از اصوات بهره می‌گیرند.» همین تعریف ساده نشان می‌دهد که زبان صرفا در انحصار انسان نیست؛ باقی موجودات هم برای نشان دادن برخی از عواطف از زبان استفاده می‌کنند، ولو این زبان دارای واژگان نباشد. یکی از مهم‌ترین فیلسوفانی که به موضوع زبان پرداخته است، لودویک ویتگنشتاین اتریشی است که در رساله‌ی مشهور خود به نام رساله‌ی منطقی–فلسفی می‌گوید که «کران های زبان همانا کران‌های جهان است». یعنی زبان را پایانی نیست، مگر دنیا را پایانی باشد. به‌این‌ترتیب زبان دیگر در محدوده‌ی واژگان نخواهد ماند و هرچه به واژه درنیاید، به زبانی به‌جز زبان واژگان بیان خواهد شد. یکی از تعریف‌های دانش نامه‌ای زبان از این قرار است: زبان به هر نظامی اشاره دارد که برای برقراری ارتباط در میان جمعی از موجودات به کار می‌رود.

زبان موسیقی

از همین روست که می‌گوییم زبان ایماء و اشاره، یا زبان نشانه ها. برای نمونه، تابلوهای راهنمایی و رانندگی به زبان نمادها و نشانه‌ها ساخته می‌شود.

بیان موسیقایی

با این تعاریف می‌توانیم بگوییم که عبارت «زبان موسیقی» نه تنها نوعی تمثیل نیست، بلکه دقیقا می‌توان از چنین اصطلاحی در مورد موسیقی استفاده کرد؛ ولی چطور می‌توان این زبان را تعریف کرد؟ زبان موسیقی هم دقیقا همچون زبان‌های دیگر تابع مقرراتی است که به‌طور مختصر آن را دستور زبان می‌نامیم. در این زبان به‌جای واژگان از درجات یا بهتر بگوییم، اصوات موسیقایی استفاده می‌شود و این اصوات موسیقایی بر اساس مقرراتی به نام تئوری (نظریه) موسیقی کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و جمله‌های موسیقایی را شکل می‌دهند.

زبان موسیقی

گواینکه مقررات یا دستور زبان موسیقی به‌تدریج و در جریان قرون‌وسطا به این سو، در اروپای شمالی تکوین یافت، اما دستور زبان نیست که زبان را می‌سازد؛ زبان پدیده‌ای زنده و تاریخی است و خودش زاده می‌شود، اما پس از زاده شدن، به آن می‌اندیشیم و برایش نام می‌گذاریم و به دستورات و چیستی‌اش می‌اندیشیم. زبان موسیقی نیز تابع همین گفته است.

موسیقی به هنر انتزاعی مشهور است. یعنی هنری است که جملاتش به مفاهیم دلالت نمی‌کند، بلکه هر جمله‌ی موسیقایی به‌جای یادآوری یک مفهوم، یک راست ما را به معنا می‌رساند. بگذارید مثالی بزنم تا کمی این گفته روشن شود: وقتی ما از واژه‌ای همچون «اشتیاق» استفاده می‌کنیم، درواقع داریم به واسطه‌ی قراردادی میان فارسی‌زبانان از ترتیبی از واج‌ها (حروف) استفاده می‌کنیم

زبان موسیقی

تا از وضعیتی همچون سرحال آمدن و برانگیخته شدن و به شوق درآمدن خبر بدهیم و به‌این‌ترتیب واژه یا مفهوم اشتیاق به عاطفه‌ای دلالت می‌کند که همه‌مان تجربه‌اش کرده‌ایم و توافق کرده‌ایم که نامش را بگذاریم «اشتیاق». حالا تصور کنید که به جای استفاده از واژگان، از نظامی دیگر بهره بگیریم. باز مثال علامت‌های راهنمایی به کار می‌آید: نشانه‌ی مستطیل سفید در میان دایره‌ی قرمز به معنی ورود ممنوع است.

یعنی دیگر لازم نیست بر سر کوچه یا خیابانی بنویسند: «ورود ممنوع!» کافی است همین نشانه را ببینیم تا بدون آن‌که ضرورتا به مفهوم ورود ممنوع فکر کنیم، از سوی اشتباهی وارد خیابان نشویم. به‌این‌ترتیب نشانه‌ی ورود ممنوع ما را از عملی مشخص بازمی‌دارد.

زبان موسیقی

زبان موسیقی اندکی با این زبان نشانگان تفاوت دارد. وقتی می‌گوییم موسیقی هنری انتزاعی است، درواقع مقصودمان این است که در این زبان خبری از مفاهیم نیست و در ضمن، جمله‌ها تداعی‌گر چیزی نیست، بلکه یک راست ما را به سراغ عواطف و ایده‌ها می‌برد. یعنی وقتی جمله‌ای موسیقایی می‌شنویم، دیگر به‌واسطه‌ی لفظی چون اشتیاق به یاد معنای مشتاق بودن نمی‌افتیم، بلکه مستقیما همان حسی به ما دست می‌دهد که به‌واسطه‌ی واژه‌ی اشتیاق به یادش می‌افتاده‌ایم. این پدیده را در اصطلاح بیان‌گری یا اکسپرسیون می‌نامیم. یعنی وقتی موسیقی به گوشمان می‌رسد، درواقع صداها یا درجات موسیقایی بر مبنای قواعد دستور زبان موسیقی کنار هم جمله‌هایی را شکل می‌دهند که این جمله‌ها عواطف خاصی را در وجود ما بیدار می‌سازند. البته صداهای موسیقایی را می‌توان به شکل دیگری نیز کنار هم چید تا به‌جای آن‌که جمله‌ی موسیقایی احساسی را تداعی کند، مفهومی را به یاد آوَرَد.

زبان موسیقی

برای مثال کامی سن سانس (به تلفظ آشنای ایرانیان، سن سان) در کارناوال حیوانات خود از جلوه‌های صوتی برای یادآوری صدای حیوانات استفاده می‌کند؛ یا ریمسکی کورساکف صدای زنبور عسل را در قطعه‌ی «پرواز زنبور عسل» بازسازی کرده است. این شکل از به‌کارگیری اصوات موسیقایی برای یادآوری پدیده‌ها و رخدادهای عینی را به‌اصطلاح بازنمایی موسیقایی می‌نامیم و مقصودمان هم این است که یک جمله‌ی موسیقایی دیگر یک امر انتزاعی نیست، بلکه به امری عینی و ملموس همچون صدای زنبور عسل اشاره دارد.

یکی از زبان‌شناسان برجسته‌ی آمریکایی، جرج زیف که در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم در دانشگاه هاروارد کار می‌کرد، قانونی در زبان‌شناسی وضع کرد که امروز به نام قانون زیف (Zipf law) می‌شناسیم.

زبان موسیقی

بر اساس این قانون، واژگان هر متن یا گفت‌وگو را می‌توان طبق بسامدشان رده‌بندی کرد و الگویش را توضیح داد. این ایده دقیقا در موسیقی هم کاربرد دارد و اصلا بر همین مبنا می‌توان زبان موسیقایی هر دوره را از دوره‌های دیگر جدا کرد. برای مثال، سرودهای کلیسایی مشهور به سرودهای گریگوری، سرشار از فواصل اکتاو، چهارم، پنجم، و اونیسون (همصدا) هستند و در آن‌ها به ندرت فواصل دوم و سوم به گوش می‌رسند. در دوره‌ی کلاسیک، فواصل سوم بزرگ و کوچک بسیار زیاد استفاده می‌شده‌اند و در موسیقی معاصر هم فواصل دوم و هفتم بسیار به کار می‌آیند. همین بسامد فواصل را می‌توان همچون نمودی از زبان موسیقایی هر دوران به شمار آورد. پس باز می‌توان گفت که زبان موسیقی تنها زبانی است که همه‌ی ابناء بشر می‌فهمند؛ چه‌بسا که آموختن این زبان از هر زبان دیگری مهم‌تر باشد.